

# مجموعه نقدی بر اسلام تقدیم می‌کند

موضوع مقاله: چه کسی قرآن را نوشته است؟

کانال تلگرامی ما: @Naghde\_eslamm

وبسایت ما: [www.eslam.nu](http://www.eslam.nu)



این مقاله زیبا توسط یک نویسنده صاحب نام مصری به نام ابوالقاسم مصری به زبان عربی نوشته شده است و یکی از دوستان خرافه ستیز آنرا به فارسی برگردانده و ما نیز آنرا در این فایل ارائه خواهیم کرد.

این نوشتار بطور دقیقی به کنکاش پیرامون نوشته شدن قرآن می‌پردازد و نگاه تازه‌ای است بر قرآن. این استفسار بر واقعیت‌های تاریخی و استدلال‌های منطقی استوار خواهد بود. بنابر این روش ما در بررسی‌های خود با روشی که معمولاً باورمندان به قرآن دارند و بدون پرس و جو قرآن را برخاسته از ریشه‌های الهی می‌دانند در اختلاف شدید خواهد بود. با تحلیل، موشکافی و تفسیر دقیق مفاد قرآن، احادیث و سیره محمد، نویسنده کسانی را مشخص می‌کند که بدون شک در تشکیل ساختار و نوشتن قرآن نقش داشته‌اند. این الله نبود که قرآن را نوشت، و حتی محمد نیز خود به‌تنهایی اینکار را انجام نداده است، در واقع قرآن ساخته یک شخص نیست. افراد زیادی در **ترکیب**، نوشتن، **اصلاح کردن**، **حذف کردن** و **اضافه کردن** آیات قرآنی نقش داشته‌اند. مهم‌ترین اشخاصی که در نگارش قرآن نقش داشته‌اند، **امرؤ القیس**، **زید بن امر**، **حسان ابن ثابت**، **سلمان فارسی**، **کشیش بحیرا**، **ابن ضمته**، **ورقه بن نوفل** (عموی خدیجه) و **عبید بن کعب** بوده‌اند. خود شخص محمد در ساختن تعداد محدودی از آیات قرآن نقش داشته است؛

اما احتمالاً کسی که بیش از دیگران بر روی محمد نفوذ داشته است و به محمد انگیزه اختراع اسلام و نوشتن قرآن را داده است، **زید بن امر** بوده باشد که از مبلغین **حنفیسیم** بوده است. محمد بعدها دیدگاه حنفی زید را به اسلام آورده است و آن را بازنویسی کرده است. به همین دلیل این نظریه که اسلام دین جدیدی نیست کاملاً درست است، اما کشف مهم این است که قرآن کلام الله نیست بلکه کتابی نوشته دست بشر است که محمد آن را به عنوان آخرین گفتار الله با انسانیت مطرح کرده است. جنبه‌ای دیگر از این نوشتار مهم آن است که از میان ادیان باستانی که نویسندگان قرآن از آنها اقتباس می‌کردند، شاید، رسوم **صابئین** از دیگران اهمیت بیشتری داشته باشند.

**در واقع مراسم نماز خواندن در ۵ نوبت و همچنین ۳۰ روز، روزه گرفتن از رسوم صابئین بوده است.** بنابراین قرآن مجموعه از کتاب‌های دینی متعددی است که در زمان محمد وجود داشته‌اند. این در واقع محمد بود و نه الله که نکاتی را از این کتاب‌های مختلف گزینش کرد و به یکدیگر چسباند و قرآن را بوجود آورد. علی رغم اینکه افراد زیادی در شکل‌گیری قرآن نقش داشتند، محمد به بیان روشن و صریح سردبیر اصلی قرآن شد.

## پیشگفتار

در دین اسلام تردید پیرامون ریشه الهی نویسندگی قرآن، کفری جدی و بزرگ به‌شمار می‌رود. یک مسلمان ممکن است تنها به دلیل اینکه به اندازه یک اتم به اعتبار قرآن شک کند به مرگ محکوم شود. قرآن بالاتر از همه چیز قرار دارد. در تمام خلقت الله چیزی مقدس‌تر از قرآن وجود ندارد. اما انسان به دلیل بودن آنچه که هست، همواره در چون و چرا و فضولی به‌سر می‌برد، من شک کردن به اعتبار و صحت قرآن را از همان ابتدای دوران کودکی‌ام آغاز کردم، از زمانی که بگونه‌ای رسمی قرائت قرآن به من معرفی شد. من یکی دو سال عُمر خود را در مسجد محلی منطقه سکونت‌مان، زیر نظر یک «حجر»<sup>1</sup> صرف کردم تا تعداد کمی از آیات ابتدایی قرآن را بیاموزم. این معلم دینی قرآن را درحالی به ما می‌آموخت که چوب خیزرانی را در دست داشت که همواره برق می‌زد، زیرا او هر روز قبل از اینکه دانش آموزانش (مریدانش) به کلاس درس بیایند آن‌را روغن مالی می‌کرد. من می‌توانم تضمین کنم که هیچ‌یک از ما هرگز مطالعه قرآن را دوست نداشت. این کار خسته کننده‌ترین و دردآورترین کاری بود که ما در دوران کودکی‌مان انجام می‌دادیم. ما تنها همانند یک طوطی بخش‌هایی از آیات قرآن را بدون اینکه هرگز معنی آنها را بفهمیم حفظ می‌کردیم، حتی خود حجر نیز معنی این آیات را نمی‌دانست.

<sup>1</sup> به معنی معلم علوم اسلامی.

هرگاه ما در مورد برخی از آیات پرسشی را مطرح می‌کردیم پاسخ ما چند ضربه از آن چوب خیزران بود. آموختن قرآن برای ما همراه با کودک‌آزاری و تنبیه‌های بدنی بود. در وجود ما تنفر و انزجاری نسبت به قراعت قرآن بطور اخص و همچنین تنفیری شدید از ملایان بطور اعم پدید آمده بود.

بعدها وقتی من دانشگاه را ترک گفتم و کار کردن را آغاز کردم، یکی از همکارانم نسخه‌ای از برگردان انگلیسی قرآن نوشته شده توسط «یوسف‌علی» را به من داد. همکار من از تبلیغیون (مبلغ دینی) سرسخت اسلام بود و از من خواست که من حتماً این ترجمه را به‌دقت بخوانم. او می‌گفت یقیناً اگر پیام حقیقی قرآن را درک کنم، زندگی من برای همیشه به سمتی خوب تغییر خواهد کرد و روی این مسئله بسیار تاکید داشت. من از روی بی‌میلی آغاز به خواندن این برگردان انگلیسی از قرآن کردم، آیه به آیه، بخش به بخش، هرچه بیشتر می‌خواندم، بیشتر شگفت‌زده، آشفته و متحیر، گیج و بی‌میل می‌شدم. من نمی‌توانستم باور کنم که آن کتاب که قرار است نوشته بخشنده‌ترین و مهربان‌ترین الله باشد، بتواند به مقدار وحشتناکی مملو از تنفر، ترور، دستور به قتل، جنگ، کینه‌توزی، و بیش از همه مجوزی برای نابودی تمام کسانی که به نگرش قرآن به جهان باور ندارند باشد. البته آیاتی اندکی نیز وجود داشتند که بسیار شاعرانه بودند، به شیوه‌ای زیبا و اثرنویسی شده بودند و برخی اوقات غنی از معارف روحانی بودند.

به غیر از این مقدار کم از «چیزهای خوب»، من باقی قرآن را که بخش اعظم آن را نیز تشکیل می‌داد سرشار از یاهوگویی، و آیات شرم‌آوری که به باورمندان دستور قتل جنگ بی‌امان (جهاد) علیه ناباوران را می‌دهد یافتم. چگونه ممکن است الله بخشنده و مهربان چنین کتاب بدخو که زباله‌ای بیش نیست و راهنمای کامل ترور و جنگ و غارت است بنویسد؟

وقتی که همکار تبلیغی من از من پرسید که کار قرآن خواندن من به کجا کشیده است، به او پاسخ دادم که دارد خوب پیش می‌رود، به او گفتم که چیزهای شگفت‌انگیز بسیاری را در قرآن کشف کرده‌ام که هرگز فکر نمی‌کردم در قرآن وجود داشته باشند. او لبخندی زد و گفت «قرآن شگفت‌انگیز و نیکو است، مگر نه؟»، به او گفتم «آری اینگونه است، قرآن بدون هیچ شکی شگفت‌انگیز است!». چند سال بعدتر من مطالعه و کنکاش عمیقی را بر روی قرآن آغاز کردم. با مراجعه به برگردان‌های دیگر و خواندن کتاب‌های تفسیر، من بارها و بارها قرآن را خواندم تا اطمینان حاصل کنم که آنچه مترجمین ترجمه کرده‌اند، مطلقاً درست بوده است یا نه. هرچه بیشتر با قرآن آشنا می‌شدم بر آشفتگی، بر انگیختگی و خشم من افزوده می‌شد، زیرا احساس می‌کردم که به شدت قربانی دین مرگبار و کشنده‌ای شده‌ام که از زمان تولدم بر من تحمیل شده است.

چیزهایی که در قرآن خواندم آنقدر مرا متحیر کرد که من می‌خواستم پاسخی به پرسش‌های درونیم بیابم: «واقعاً چه کسی قرآن را نوشته است؟».

مدت‌ها و سال‌هایی مملو از کار و تلاش سخت و طاقت فرسا طول کشید تا من به پاسخ این پرسش دست یافتم. این نوشتار تلاش می‌کند که به این پرسش پاسخ دهد. من مدت‌ها قصد نوشتن این نوشتار را داشتم و اکنون، و هم‌اکنون پس از نوشتن آن، احساس می‌کنم که شما نیز باید در این زمینه کنکاش کنید، «چه کسی قرآن را نوشته است؟».

من در حین بررسی‌هایم دریافتم که افراد زیادی در ساختن و جمع‌آوری قرآن نقش داشته‌اند. که این افراد برای اکثریت غالب مسلمانان ناشناخته هستند و در اعماق قرآن دفن شده‌اند. احادیث و سیرت اسناد متعددی را به ما تقدیم می‌کنند تا الهی بودن قرآن را انکار کنیم. من گمان می‌کنم جا زدن الله به‌عنوان نویسنده قرآن از دروغ‌های کلانی است که برای بیش از یک هزاره به انسانیت تلقین شده است. ما به یقین می‌توانیم بگوییم که حتی این تنها محمد نبوده است که دست به نوشتن قرآن زده است. در واقع بیشتر قرآن یا بطور مستقیم توسط افراد دیگری نوشته شده بود یا از افراد دیگری الهام گرفته شده بود.

افراد قابل توجه در میان این افراد از این قرارند:

**امرؤ القیس:** از شاعران باستانی عربستان که چند دهه قبل از تولد محمد مرده بود. **زید بن عمرو بن نفیل:** از مرتهای زمان خودش بود که از حنفاء بود آیین حنفی را ترویج می‌کرد. **لبید بن ربیعہ:** شاعری دیگر. **حسان بن ثابت:** شاعر رسمی محمد. **سلمان فارسی:** مشاور و رازدار محمد. **بحیر:** یک کشیش نسطوری مسیحی کلیسای سوریه. **جابر:** همسایه مسیحی محمد. **ابن قمطه:** یک برده مسیحی. **خدیجه:** نخستین همسر محمد. **ورقة بن نوفل بن أسد بن العزی:** پسر عموی خدیجه. **ابی بن کعب:** منشی محمد و کاتب قرآن. و در نهایت **خود محمد.**

گروه‌ها و افراد دیگری نیز در در اینکار نقش داشتند، آنها از این قرارند: **عدهای از صابئین.** **عایشه:** همسر خردسال محمد. **عبدالله بن سلام بن الحارث:** یک یهودی که اسلام آورده بود. **مخیرق:** خاخام یهودی که اسلام آورده بود.

البته لیست من در مورد نویسندگان احتمالی قرآن جامع و کامل نیست. ممکن است افراد دیگری نیز در نوشتن قرآن دست داشته باشند که من حتی نام آنها را نیز نشنیده باشم. اما برای یک بحث جمع و جور لیست بالا باید کافی باشد.



در این نوشتار من پیرامون بخش‌هایی از قرآن که این افراد در نوشته شدن آنها نقش داشته‌اند خواهم پرداخت. حال برای فهم قرآن و نویسندگان، پیش از هرچیز ما باید پیشینه محمد را درک کنیم، کسی که قرار است بهترین مخلوق الله باشد.

### پیشینه شرک‌آمیز محمد

در تاریخ ثبت شده است که حتی ابوطالب عموی محمد نیز که سرپرستی او را بر عهده گرفت تا آخرین لحظه مرگ خود اسلام نیاورد. عموی دیگر محمد عبدالعزی نام داشت که محمد بعدها فرنام ابولهب را به وی داد. عزی یکی از بت‌های اعراب است،<sup>2</sup> هرگاه خاندان محمد مشرک نمی‌بودند، عبدالمطلب پدر بزرگ محمد نام فرزند خود را عبدالعزی<sup>3</sup> نمی‌گذاشت. از این گذشته افسانه حنفی بودن و طرفدار ابراهیم بودن محمد بیشتر مبتنی بر این است که محمد از نسل ابراهیم است و ابراهیم به عربستان آمده است، حال آنکه ابراهیم اساساً شخصیتی تاریخی نیست و از اسطوره‌های یهودی است اما حتی همان اسطوره‌های یهودی هم به‌هیچ عنوان موافق با آن نیستند که ابراهیم به عربستان آمده باشد.

<sup>2</sup> سوره نجم آیه ۱۹ در مورد این بت سخن گفته است.

<sup>3</sup> به معنی بنده عزی.

بنابر این روشن است که ادعای یکتاپرست بودن محمد کاملاً تخیلی است خود قرآن نیز محمد را از گمراهانی نامیده است که هدایت شده‌اند.<sup>4</sup>

در آیه ۱۱۳ سوره نساء نیز الله بصورت پیش‌فرض برخی از مردم عرب را قبل از نزول قرآن و قبل از اسلام، گمراه می‌پنداشته است که قبل از شروع رسالت محمد که حتی قصد داشته‌اند محمد را گمراه کنند ولی الهه وی را نجات داده:

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا.

اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از کافران قصد آن داشتند که تو را گمراه کنند، ولی آنان جز خود را گمراه نکنند و هیچ زبانی به تو نرسانند. و خدا بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و چیزهایی به تو آموخت که از این پیش نمی‌دانسته‌ای و خدا لطف بزرگ خود را بر تو ارزانی داشت.

این حقیقت مطلق است که محمد از والدین مشرک متولد شده بود. پدرش عبدالله و مادرش آمنه هر دو مشرک بودند و بت‌های مختلفی را می‌پرستیدند. محمد تمامی دوران کودکی‌اش (احتمالاً تا زمانی که دهه دوم زندگانش را می‌گذراند) در شرک گذراند.

برای مسلمانان امروزی هضم این واقعیت بسیار دشوار است، اما مشرک بودن محمد و پیشینه شرک‌آمیز او توسط **هشام بن الكلبي** افشا شده است. در **صفحه ۱۷** کتاب **مهم او یعنی کتاب الاصنام** او نوشته است: برای ما نقل شده است که رسول الله یكبار به عزى اشاره کرده است و گفته است «من گوسفند سفیدی را در زمانی که پیرو دین مردمانم بودم برای عزى قربانی کردم».

محمد در گفته بالا، به روشنی پیشینه خود و گرایش‌اش به شرک که دین قریش بوده است را نشان داده است. در آغاز محمد حتی برخی از خدایان یا بت‌های مشرکین را ستایش کرده است و در این حادثه موافقت خود را با قریش در اینکه این خدایان اطرافیان و نمایندگان الله هستند (و شفاعت‌شان مورد پذیرش الله است) نشان داده است.

**هشام ابن الكلبي** در همان برگ نوشته است: از رسوم قریش این بود که دور کعبه طواف می‌کردند و می‌گفتند: به اللات و العزی و منات، سومین بت کناری که براستی آنها برترین زنانند که شفاعت آنها باید جستجو شود.

این بت‌ها همچنین «دختران الله» خوانده می‌شدند و به‌عنوان کسانی که در مقابل الله شفاعت مردم را می‌کنند شناخته می‌شدند.

## آیات شیطانی و داستان غرانیق

در ادامه به شرح و بررسی علل حذف آیاتی از قرآن پرداخته می‌شود که محمد تصور می‌کرد این جملات را شیطان به او القا نموده است، اتفاقی که به داستان غرانیق معروف است، سلمان رشدی از همین داستان رمانی به نام آیات شیطانی نوشته است، رمانی که در زمان خودش جنجال آفرین شد و خمینی فتوای قتل این نویسنده را صادر کرد. نوشته‌ی زیر نقل‌قولی است از تاریخ طبری: چون پیغمبر دید که قوم او از او دوری می‌کنند و این کار برای او سخت بود آرزو کرد که چیزی از پیش خدای بیاید که میان وی و قومش نزدیکی بیاورد؛ وی قوم خود را دوست می‌داشت و می‌خواست خشونت را از میان ببرد و چون این اندیشه در خاطر وی گذشت، خداوند این آیات (۱ تا ۳ نجم) را نازل کرد: «و النجم اذا هوی»، «ما ضل صاحبکم و ما غوی»، «ما ینطق عن الهوی». تا اینکه به آیه ۱۹ رسید: «افرایتم الات و العزی»، «و منات الثالثه الاخری» شیطان بر زبان او انداخت که «تلك الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی» (آیا لات و عزی را در نیافتید و آن سومی که منات باشد آنان مرغان بلند پروازی هستند که باید از آنها طلب شفاعت جست).

چون قریشیان این را شنیدند خوش‌دل شدند و از ستایش خدایان خویش خوشحالی کردند و بدو گوش دادند و مؤمنان نیز باور داشتند و او را به خطا متهم نمی‌دانستند و چون پیغمبر در قرائت

آیات به محل سجده رسید سجده کرد و مسلمانان نیز با وی سجده کردند و مشرکان قریش و دیگران که در مسجد بودند سجده کردند به سبب آن یاد که پیغمبر از خدایانشان کرده بود به سجده افتادند و هر مؤمن و کافر آنجا بود سجده کرد مگر ولید ابن مغیره که پیر بود و نمی‌توانست سجده کند و مشت ریگی از زمین برگرفت و به پیشانی نزدیک برد و سجده کرد. چون قریشیان از مسجد بیرون شدند خوشحال بودند و می‌گفتند: محمد از خدایان ما به نیکی یاد کرد و آنها را بتان والا نامید که شفاعتشان مورد رضایت است.

آنگاه جبرئیل بیامد و گفت: ای محمد چه کردی؟ برای مردم چیزی خواندی که من از پیش خدا نیاورده بوم و سخنی گفتم که خدای با تو نگفته بود؛ پیغمبر سخت غمگین شد و از خدای بترسید و خدای عزوجل با وی رحیم بود و آیه ۵۲ حج نازل فرمود و کار را به پیغمبر سبک کرد آیه چنین بود:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

هیچ رسول و نبی نیست که آرزوی داشته باشد (بعضی‌ها معنای تلاوت را می‌کنند) و شیطان در آرزوی (تلاوت) او القائی نداشته باشد پس الله آنچه را که شیطان القا کرده نسخ می‌کند، سپس آیاتش را محکم می‌سازد. (فرق بت و الله).

همین داستان را حسین بن مسعود بغوی در تفسیرش بدین گونه آورده که هنگامی که سوره نجم را می‌خواند تا اینکه به «افرایتم الات و العزی» و «منات الثالثه الاخری» رسید و شیطان در سخنانش این جمله را انداخت: «تلك الغرائق العلیٰ وإن شفاعتہن لترتجی».

هنگامی که قریش این را شنیدند بسیار شادمان شدند و همه از مسلمانان گرفته تا مشرکان سجده کردند مگر ولید ابن مغیر و ابواحیحه که به سبب پیری خاک را برداشته و بر پیشانی گذاشتند و پس از آن در مکه پیچید که محمد به بت‌های مکیان احترام گذاشت جبرئیل نزد محمد آمد و گفت: ای محمد، چه کردی؟ رسول ناراحت شد تا اینکه آیه ۵۲ سوره حج نازل گردید...

تقریباً تمامی مفسران به نام اسلامی این داستان را بیان کرده‌اند. مسلمانان متعصب از محققین می‌خواهند که یک روایت به قول خودشان صحیح در مورد این داستان بیان بشود، اینان انتظار دارند که این داستان در مثلاً صحیح بخاری نوشته شده باشد تا مورد پذیرش قرار گیرد، جالب است که ملاک آنان برای اینکه داستانی صحیح یا رد گردد چیزی جز اصولی نیست که در مذهب آنان مورد اتفاق سران دین باشد؛ از دید شیعه هیچ حدیثی که غیر معصوم آن را نقل کرده باشد صحیح نیست، جالب اینجاست که حتی یک کتاب هم که نویسنده‌اش معصوم باشد ارائه نمی‌دهند.

یا اینکه حدیث کاملاً باید موافق تعالیم قرآن باشد و اگر غیر از این شد به دیوار بزنید، این را کلینی در اصول کافی بیان کرده است؛ دید اینان به محمد به‌عنوان شخصی است که هیچگونه تناقضی در سخنان و رفتار ۲۳ ساله‌اش وجود ندارد. همچنین اهل سنت حدیثی را صحیح می‌دانند که تمامی رجال نقل کننده‌اش ثقه باشند و یکی از مهم‌ترین ملاک ثقه بودن مؤمن و اشتهار کامل راوی به اسلام بدون کوچک‌ترین لغزشی است. طبیعی است که با چنین ملاک‌هایی اگر داستانی با تعالیم کلی اسلام در تضاد باشد متعصبین مسلمان و راویان به قول خودشان ثقه از نقل آن خودداری کنند؛ مثلاً در تفسیر ابن‌کثیر که از معتبرترین تفاسیر اسلامی است این داستان از قول چندین نفر بیان شده و در آخر گفته شده که این روایات مرسل هستند، اگر ملاک اینان در تاریخ را بپذیریم بیشتر کتاب‌های مهم تاریخی را باید باطل اعلام نمود!

### بررسی داستان غرانیق از دید قرآن

قرآن در آیات ابتدایی سوره نجم بیان می‌نماید که محمد از سر خود سخنی را از جانب الله بیان نمی‌کند و هر چیز که بگوید وحی است: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ | سوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند»، «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ | که هرگز دوست شما (محمد) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است»، «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ | و هرگز از روی هوای نفس

سخن نمی‌گوید!»، «**إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ** | آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!».

پیش از آمدن اسلام، مشرکان زمان پیامبر اسلام (دگراندیشان) معتقد بودند که فرشتگان دختران الله هستند؛ این درحالی بود که آنها از فرزند دختر بدشان می‌آمد، اما معتقد بودند که بت‌های آنان دختران الله هستند. در آغاز محمد حتی برخی از خدایان (یا بت‌های) مشرکین را ستایش کرده است و در این حادثه موافقت خود را با قریش در اینکه این خدایان اطرافیان و نمایندگان الله هستند و شفاعت‌شان مورد پذیرش الله است نشان داده است.<sup>5</sup>

در ادامه محمد که می‌بیند با بیان این موضوع یکتاپرستی‌اش زیر سوال می‌رود، مجدداً الله را بکار گرفته و این سوره را ادامه می‌دهد تا به این آیات می‌رسد:

«**لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ** | او پاره‌ای از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید!»، «**أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ** | به من خبر دهید آیا بت‌های لات و عزی...»، «**وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ** | و منات که سومین آنهاست (دختران خدا هستند)؟!»، «**أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ** | آیا سهم شما پسر است و سهم او دختر؟! (درحالی که به‌زعم شما دختران کم ارزش‌ترند!)»، «**تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ** | در این صورت این تقسیمی

<sup>5</sup> به صفحه ۱۱ همین مقاله مراجعه کنید.



ناعادلانه است!»، «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ | اینها فقط نامهایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته‌اید (نامهایی بی‌محتوا و اسمهایی بی‌مسما)، و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده؛ آنان فقط از گمان‌های بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است!».

فرض می‌کنیم که محمد ابن عبدالله چنین جمله‌ای: **تلك الغرائق العلی و ان شفاعتھن لترتجی** را بیان ننموده است! چرا آیه قبل از این آیه (آیات ۱۹ و ۲۰) خطاب به غیرمسلمان و در رابطه با بت‌هاست، آنهم با حالتی است احترام‌گونه؟! اگر جمله‌ای از این سوره حذف نشده است، پس چه لزومی به بیان این آیه وجود دارد؟ محمد برای توجیه علت القای شیطان در تلاوتش گفته که شیطان در تلاوت تمامی پیامبران القا می‌کند و الله هم القای شیطان را نسخ می‌نماید و سپس آیاتش را محکم می‌سازد.

نسخ در اصطلاحات قرآنی به آیه‌ای گفته می‌شود که محمد از قول الله بیان کرده، در برهه‌ای از زمان بخشی از قرآن بوده و سپس آنرا حذف کرده، به چنین آیه‌ای منسوخ می‌گویند و اگر آیه نسخ شده را با آیه‌ای دیگر جایگزین شده باشد آیه جایگزین را ناسخ می‌گویند.

البته در قرآن انواع ناسخ و منسوخ وجود دارد:

مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.<sup>6</sup>

هر آیه‌ای را که نسخ کنیم یا به دست فراموشی بسپاریم بهتر یا همانند آن را می‌آوریم، آیا نمی‌دانی که الله بر هر کاری تواناست؟

در آیه ۵۲ سوره حج به صراحت گفته که این موضوع یعنی القای شیطان در تلاوت مخصوص محمد نیست و برای تمامی پیامبران اتفاق افتاده است! به نظر می‌رسد محمد پس از اینکه متوجه گاف بزرگ خویش شد از قول الله در این آیه گفته که نه تنها برای من محمد بلکه برای تمامی پیامبران چنین چیزی سابقه دارد. برای توجیه این مورد در آیه بعد یعنی ۵۳ حج می‌گوید که ما با این کار شما را آزمایش کردیم:

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ.

تا آنچه را که شیطان القا می‌کند آزمایش باشد برای کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و برای سنگدلان و ستمگران در ستیزه‌های بس دور و درازند.

و در آیه بعد می‌گوید:

وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

و تا آنان که علم بدست آوردند بدانند که این قرآن حق است و از جانب پروردگار توست و بدان ایمان آورند و دل‌هایشان برای او خاضع گردد و به راستی الله کسانی را که ایمان آورده‌اند به سوی راهی راست راهبر است.

همچنین الله به این بهانه که آن بت‌ها دخترند به دگراندیشان (مشرکان) می‌گوید که خود طالب چیز خوب هستید (فرزند پسر) و به الله چیز بد (ضیزی) می‌دهید.

در آیه ۴ سوره زمر اینگونه بیان شده که:

لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.

اگر الله می‌خواست برای خود فرزندی بگیرد قطعا از آنچه خلق می‌کند آنچه را می‌خواست پسر برمی‌گزید منزه است و اوست الله یگانه قهار.

در آیه ۶۲ سوره نحل اینطور بیان شده که:

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ.

و برای الله آن چیزی را که خود از آن بیزارند قرار می‌دهند زبانشان مبین دروغ است همانا برای خودشان چیز بهتر، ناگزیر برای آنها آتش است و آنها افراط کنندگان‌اند.

و در نهایت الله زن را شیطان می‌نامد که این خود اهانت به زنان است و خطاب به غیرمسلمانان زمان پیامبر بیان شده:  
**إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا.**<sup>7</sup>

آنها غیر از الله تنها مادگانی بیش نمی‌خوانند و اینها که می‌خوانند (بت‌ها) جز شیطانی سرکش (چیزی) نیستند.

پس با بیان این اوصاف می‌توان نتیجه گرفت که چیزی در قرآن بوده است که محمد فکر می‌کرده است شیطان در تلاوتش القا نموده. او در ابتدا و همانگونه که طبری هم می‌گوید برای کاستن از فشارهای مکیان آیه‌ای را از قول خدایش بیان می‌نماید که سبب خوشحالی مسلمانان و غیرمسلمانان می‌شود، به گونه‌ای که یکی از همین به اصطلاح مشرکان پس از شنیدن این آیه که سجده دارد خاک را بر پیشانی خویش می‌گذارد؛

<sup>7</sup> سوره نساء آیه ۱۱۷.

پس از مدتی محمد متوجه پارادوکس و تناقض بزرگ ایجاد شده بین تعالیم او و این آیه می‌گردد و اعلام می‌نماید که آیه بیان شده چیزی جز القاء شیطان نبود و در توجیه سخنش آیه‌ی ۵۲ سوره حج را بیان می‌نماید.

الله در ادامه برای اینکه مسلمانان از دلیل حذف این آیه نپرسند در آیه ۱۰۸ سوره بقره می‌گوید:

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ.

آیا می‌خواهید از پیامبر خود همان پرسشی داشته باشید که پیشتر از موسی پرسیده شد و هر کس کفر را جایگزین ایمان کند بدون شک از راه درست گمراه گردیده است.

اما این پرسش همواره در ذهن باقی مانده است: اگر قرآن، کتاب مقدس مسلمانان، سخنان خداست؛ پس چگونه است که شیطان موفق شد در آن جملاتی را با نام آیه القا نماید به گونه‌ای که الله مجبور شد القائات شیطان را نسخ کند و آیاتش را محکم سازد؟! آیا آیه ۵۲ سوره حج با آیات سوره نجم در تناقض آشکار نیست؟ چرا الله باید سخنانش را تحت عنوان نسخ ویرایش نماید؟ مگر سخنان الله تابع زمان و مکان است؟ اگر چنین است پس اسلام دینی است ویژه ام‌القری و ما حولها!

## آغاز تردید محمد در بت پرستی و ایده جدید یک خدای واحد

وقتی که محمد بالغ شد و به نشست سالانه شاعران در عکاظ رفت، به شدت تحت تاثیر افکار، فصاحت، عواطف، آزاد اندیشی و انسان‌گرایی که از اشعار بسیاری از آن شاعران تراوش می‌کرد قرار گرفت و به شدت تکان خورد. او از همان دوران آغاز به تردید در بت‌پرستی کرد و ایده جدید یک خدای واحد را آغاز کرد، یک خدای خالق، خدای شبیه به همان ایده‌ای که یهودیان و مسیحیان دوران‌شان داشتند. اما او بر سر اینکه خدای او باید کدام خدا باشد دچار سردرگمی شده بود. **الله**<sup>8</sup> یکی از خدایان آن دوران بود که بزرگ‌ترین خدای مشرکین بود. تنها خطای مشرکین این بود که در کنار این **الله**، خدایان و الهه‌های کوچک‌تری همچون حبل، اللات، العزی، منات و غیره را نیز می‌پرستیدند و آنها را شفاعت دهندگان می‌پنداشتند. بنابر این در ابتدای کار، ایده **الله** از ذهن محمد به دور بود. افزون بر این در آن زمان جادوگران، پیشگویان و کاهنان و حتی شیطان‌پرستان به **الله** قسم می‌خوردند. بنابر این محمد این را بسیار پست دانست که خدایش را **الله** بداند.

در آن دوران شرک‌آمیز، مردم یمن خدایی را می‌پرستیدند که نامش **الرحمن** بود. محمد برای مدتی نام الرحمن را برای خدایش بجای **الله** برگزید.

<sup>8</sup> خدای ماه، نماد اسلام به دلیل همین مسئله یک هلال ماه است.

بطور تصادفی این نام همچنین نامی برای خدا در دوران **تلمودی** به برای **یهودیان** بود.<sup>9</sup>

محمد زیرکانه خیال کرد که با استفاده کردن از واژه الرحمن می‌تواند هم یهودیان را و هم مشرکین را به پذیرش دینش علاقه‌مند کند. اما زمانی که او خود را رسول الرحمن معرفی کرد، مکیان هم گیج شدند. قریشیان هیچ الرحمنی بجز الرحمن یمامه را نمی‌شناختند.<sup>10</sup> برای تحقیق در مورد ادعای محمد، قریش نمایندگان را به نزد یهودیان مدینه فرستادند، همانگونه که آنها می‌پنداشتند، الرحمن واقعا یک خدا در یمن یا یمامه بود.

**تاریخ‌نویس اسلامی ابن سعد** می‌نویسد:

«قریش نضر بن الحارث و عقبه بن ابی معیط و چند نفر دیگر را به نزد یهودیان یثرب فرستاد تا از یهودیان در مورد محمد پرسش کنند. آنان به مدینه آمدند و به یهودیان گفتند: ما به نزد شما آمده‌ایم زیرا اتفاق مهمی در میان ما افتاده است. یتیمی بیچاره که ادعای بزرگی می‌کند، خود را رسول الرحمن می‌خواند، درحالی که ما هیچ الرحمانی را نمی‌شناسیم به غیر از الرحمن یمامه. آنها گفتند: به ما مشخصات او را بگویید. نمایندگان قریش مشخصات ظاهری محمد را به آنها گفتند. یهودیان پرسیدند در میان شما چه کسانی

<sup>9</sup> Noldeke: The Koran, The Origins of the Koran, p. ۵.

<sup>10</sup> برخی از نویسندگان نوشته‌اند که الرحمن در یمن بود.

هواداران او هستند؟ نمایندگان قریش گفتند اشخاص فروتر میان ما، ناگهان یکی از علمای آنان خندید و گفت او پیامبری است که در کتاب‌های ما ویژگی‌های او آمده است. ما همچنین می‌دانیم که مردمش در مقابل او بسیار خصمانه خواهند بود».<sup>11</sup>

وقتی ما با ذهنی بی‌طرف قرآن را می‌خوانیم، می‌بینیم که **سوره نخستین**<sup>12</sup> به خوبی نشان می‌دهند که محمد در مورد انتخاب، **الرحمن، خدا و الله** هنوز تردید دارد و گیج است. او بسیار در اینکه چه کسی را باید به‌عنوان خدای خویش برگزیند شکاک بود. این خلاصه‌ای است از **سوره نخستین** و تفکر محمد در مورد خدایش:

**تنها رب:** ۶۸، ۹۲، ۸۹، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۰۵، ۱۱۴، ۹۷، ۱۰۶، ۷۵.<sup>13</sup>

**الرحمن و رب:** ۵۵، ۳۶.<sup>14</sup>

**الرحمن، الله و رب:** ۹۶، ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۸۷، ۵۳، ۸۵، ۵۰، ۳۸، ۷، ۷۲، ۲۵، ۳۵، ۵۶، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۱۷.<sup>15</sup>

این مسئله نوسان، دو دلی، نادانی و گیجی محمد را در مورد خدایش نشان می‌دهد. قرآن نیز این مسئله را تایید می‌کند که

<sup>11</sup> Ibn Sa'd, vol. i, pp. 189-190.

<sup>12</sup> نکته: به ترتیب نزول نه ترتیب فعلی قرآن.

<sup>13</sup> ۱۱ سوره.

<sup>14</sup> ۲ سوره.

<sup>15</sup> ۱۸ سوره.



وقتی محمد آغاز به تبلیغ دینش کرد، گیج و نا آگاه بود و چیز زیادی در مورد دین نمی‌دانست. این چیزی است که قرآن در آیه ۷ سوره ضحی می‌گوید: «**وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ** | و (الله) تو را (ای محمد!) گمشده یافت و هدایت کرد».

### بررسی تناقضات قرآن از لحاظ سبک نگارش آیات

محمد ابن عبدالله بیان نموده است که قرآن کلام الله مجید است، الله که خدای جهانیان می‌باشد و غیر از او خدایی در جهان نیست.<sup>16</sup> بیشتر جملات این کتاب مخاطب مردم هستند که با توجه به ادعای الهی بودن این کتاب کاملاً طبیعی است. برخی از نوشته‌ها مخاطب الله است، این آیات با سایر آیات قرآن در تناقضی اساسی است، در این قسمت به این نوع تناقض می‌پردازم. با مطالعه قرآن، به تناقضاتی آشکار در این مطالب برخورد می‌نمائیم، از سوره‌هایی که با **قل** به معنای **بگو** شروع می‌شود تا سایر تناقضات. یکی از تناقضات قرآن، تناقض‌گویی پس از **قل** می‌باشد. الله به بندگانش دعاهایی را آموزش می‌دهد، لذا جمله پس از **قل** جمله‌ای است **منادی**؛ پس اگر قل را از جمله حذف نمائیم، خللی در روند جمله ایجاد نخواهد شد.

<sup>16</sup> لا اله الا الله.

این قاعده در زبان فارسی نیز وجود دارد، بدان معنا که اگر به کسی توصیه می‌کنید که نقل‌قولی از شما داشته باشد و جمله را با **بگو** آغاز می‌نمائید، گوینده لازم نیست که خودش نیز «**بگو**» که شما برای تاکید بر بیان جمله بعدی را می‌گوئید بیان نماید؛ مثلاً: اگر شما کسی را سوگند دهید، به او می‌گوئید که «**بگو** من به خدا سوگند یاد می‌نمایم». لازم نیست که مخاطب شما در سوگندش کلمه **بگو** را نیز بازگو نماید و جمله او، «من به خدا سوگند یاد می‌نمایم» می‌باشد.

همین حالات را در قرآن مشاهده می‌نمائیم؛ مخاطب نیز خودش کلمه **قل** را تکرار می‌نماید که از لحاظ مفهومی اشکال دارد. اما این اشکال را نادیده می‌گیریم و فرض را بر صحت چنین بیانی می‌گذاریم، اما آنچه که مسلم است، این است که اگر «**قل**» را حذف نمائیم، مفهوم جمله عوض نخواهد شد، این قاعده در **چهار سوره پایانی قرآن** وجود دارد که همگی دارای چنین ساختاری هستند:

**سوره ناس**: **قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ / مَلِكِ النَّاسِ / إِلَهِ النَّاسِ / مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ / الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ / مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ.**

ترجمه: **بگو**: پناه می‌برم به پروردگار مردم، به مالک و حاکم مردم، به (خدا و) معبود مردم، از شر وسوسه‌گر پنهانکار، که در درون

سینه انسان‌ها وسوسه می‌کند، خواه از جنّ باشد یا از انسان!

**سوره فلق:** قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ / مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ / وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ / وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ / وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ.

ترجمه: **بگو:** پناه می‌برم به پروردگار سپیده صبح، از شرّ تمام آنچه آفریده است؛ و از شرّ هر موجود شرور هنگامی که شبانه وارد می‌شود؛ و از شرّ آنها که با افسون در گره‌ها می‌دمند (و هر تصمیمی را سست می‌کنند)؛ و از شرّ هر حسودی هنگامی که حسد می‌ورزد!

**سوره اخلاص:** قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ / اللَّهُ الصَّمَدُ / لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ / وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

ترجمه: **بگو:** اوست خدای یگانه؛ خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند؛ (هرگز) نژاد، و زاده نشد، و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است!

**سوره کافرون:** قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ / لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ / وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ / وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ / وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ / لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ.

ترجمه: **بگو:** ای کافران! آنچه را شما می‌پرستید من نمی‌پرستم! و نه شما آنچه را من می‌پرستم می‌پرستید، و نه من هرگز آنچه را شما پرستش کرده‌اید می‌پرستم، و نه شما آنچه را که من می‌پرستم

پرستش می‌کنید؛ (حال که چنین است) آیین شما برای خودتان، و آیین من برای خودم!

اگر هم «قُلْ / بگو» را حذف نمائیم باز مفهوم جمله عوض نمی‌شود؛ مثلاً: «أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ | پناه می‌برم به پروردگار مردم»، «أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ | پناه می‌برم به پروردگار سپیده صبح»، «هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ | اوست خدای یگانه»، «يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ | ای کافران».

اما در این میان یک استثنا وجود دارد و آن تضادی آشکار بین آیات ۵۳ سوره زمر، ۳۱ سوره آل عمران و ۳۱ سوره ابراهیم می‌باشد؛ اگر آیه ۵۳ زمر را با دقت بخوانیم متوجه خواهیم شد که بندگان مورد نظر، می‌توانند بندگان گوینده باشند:

**قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.**

ترجمه: **بگو:** ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم (زیادروی در شرک) کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

**قُلْ** إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ  
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. (آل عمران/۳۱)

ترجمه: **بگو:** اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است.

اکنون اگر **قُلْ** را برداریم، مفهوم جمله کاملاً عوض می‌گردد و شکی که در نوشته بالا وجود داشت به یقین تبدیل می‌شود و مخاطب گوینده، بندگان او هستند نه بندگان الله: **يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.** (زمر/۵۳)

ترجمه: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم (زیاده‌روی در شرک) کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

**إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.** (آل عمران/۳۱)

ترجمه: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است.

اما قرآن این روند را در آیه ۳۱ سوره ابراهیم اصلاح می‌نماید:

**قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلاَنِيَةً مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ.**

ترجمه: به بندگان من که ایمان آورده‌اند **بگو**: نماز را برپا دارند؛ و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، پنهان و آشکار، انفاق کنند؛ پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه در آن خرید و فروش است، و نه دوستی!

همچنین در این میان استثنای جالب دیگری نیز وجود دارد و آن **سوره‌ای به نام فاتحه یا حمد** می‌باشد؛ سوره حمد، سخن محمد ابن عبدالله یا کلام خدائی بنام الله؟ این سوره به صورتی نوشته شده است که خواننده از الله درخواستی (دعا) را بیان می‌نماید و همزمان او را می‌ستاید؛ اگر کلام الله است، پس چه لزومی دارد که این خدا از خودش درخواستی را مطرح نماید و یا به شیوه بندگان، خود را مورد ستایش قرار دهد؟! در این آیه که بخشی از سوره حمد است، گوینده دعا را با نام الله، خدایی که بسیار رحم کننده است، آغاز می‌نماید؛ این رحم تنها شامل مؤمنان است و غیر مؤمنان را مانند چهارپایان به حساب می‌آورد.

در اینجا گوینده یادآوری می‌نماید که تنها باید الله را مورد ستایش قرار داد و از ستایش دیگران خودداری نمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ | به نام خداوند بخشنده بخشایشگر»، «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ | ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است».

در ادامه آیات، همین سیاق ادامه پیدا می‌کند؛ یعنی گوینده خطاب به الله می‌گوید که ما تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری و مدد می‌جوئیم، پس تو ما را به راه راست هدایت بفرما، راه آن کسانی که آنان را هدایت نمودی، نه راه غضب شدگان بارگاه الهی و نه راه گمراهانی که خود الله آنان را گمراه نموده است: «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ | خداوندی که بخشنده و بخشایشگر است»، «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ | خداوندی که مالک روز جزاست»، «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ | (پروردگارا!) تنها تو را می‌پرستیم؛ و تنها از تو یاری می‌جوئیم»، «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ | ما را به راه راست هدایت کن»، «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ | راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی؛ نه کسانی که بر آنان غضب کرده‌ای؛ و نه گمراهان».

باتوجه به سبک این سوره، به نظر می‌رسد که محمد دعایی را از قول الله به پیروانش یاد می‌دهد و آنچنان تحت تأثیر این دعا قرار گرفته که دستور داده است در تمام رکعت‌های نماز در شبانه‌روز خوانده شود.

اگر گفته شود که سوره‌های آخر قرآن که با «قُلْ» آغاز شده‌اند، دعاء و یا جملاتی است که الله به محمد یاد داده تا به مردم یاد دهد، بدین خاطر است که با «قُلْ» آغاز شده است؛ پس چرا سورهٔ حمد که دقیقاً دعاست، با «قُلْ» آغاز نشده است؟

### اوج ادبیات چاله میدانی الله در قرآن

جملات مشخص شده در زیر نشان‌دهنده عمق ادبیان چاله میدانی الله است، شاید گفته شود که در آن زمان چنین ادبیاتی رایج بوده اگر چنین است پس باید پذیرفت که قرآن هم مخصوص همان زمان و قومی است که برای آنان بیان شده نه کل بشریت!

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَن تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا. (نساء/۲۳)

ترجمه: نکاح اینان بر شما حرام شده است: مادرانتان، و دخترانتان، و خواهرانتان، و عمه‌هایتان، و خاله‌هایتان، و دختران برادر، و دختران خواهر، و مادرهایتان که به شما شیر داده‌اند، و خواهران رضاعی شما، و مادران زنانان، و دختران همسرانتان که آنها دختران در دامان شما



پرورش یافته‌اند و زنانان که داخلشان کردید و اگر داخلشان نکردید (ترجمه مودبانه: با آن همسران هم‌بستر شده‌اید پس اگر با آنها هم‌بستر نشده‌اید) بر شما گناهی نیست که با دخترانشان ازدواج کنید و زنان پسرانتان که از پشت خودتان هستند، و جمع دو خواهر با همدیگر مگر آنچه که در گذشته رخ داده باشد که خداوند آمرزنده مهربان است.

### حذف آیاتی که پیامبر اسلام آنها را شیطانی نامید و اهانت به زنان در آنها پیش از آمدن اسلام

مشرکان (دگراندیشان) زمان پیامبر اسلام معتقد بودند که فرشتگان دختران الله هستند؛ این درحالی بود که آنها از فرزند دختر بدشان می‌آمد؛ اما معتقد بودند که بت‌های آنان دختران الله هستند. الله به این دلیل از چنین اسامی بدش می‌آید که آنها دخترند، و به دگراندیشان (مشرکان) می‌گوید که خود طالب چیز خوب هستی (فرزند پسر) و به الله چیز بد (ضیزی) می‌دهید.

در آیه ۴ سوره زمر اینطور بیان شده که: **لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأُصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.**

اگر الله می‌خواست برای خود فرزندی بگیرد قطعا از آنچه خلق می‌کند آنچه را می‌خواست (پسر) برمی‌گزید منزّه است او اوست الله یگانه قهار.

در آیه ۶۲ سوره نحل: **وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ.**

و برای الله آن چیزی را که خود از آن بیزارند قرار می‌دهند زبانشان مبین دروغ است همانا برای خودشان چیز بهتر، ناگزیر برای آنها آتش است و آنها افراط کنندگان‌اند.

همچنین قرآن زن را شیطان می‌نامد!<sup>17</sup>

### قسم‌های الله در قرآن

در آیات بسیاری از قرآن، الله به چیزهایی سوگند یاد کرده در حالی که الله بی‌نیاز از سوگند بوده، از جمله:

قسم به نام پاکش، قسم به جان پیامبر، قسم به قرآن، قسم به فرشتگان، قسم به انسان، قسم به اسبان دوندۀ مجاهدان، قسم به زمان، قسم به مکان، قسم به میوه‌ها و...

الله در آیات متعددی به مواردی قسم یاد کرده که نشانگر ارتباط ویژه بین یادکنندۀ قسم و آنچه که بدان قسم یاد شده، وجود دارد و هرچه شأن و مقام یادکنندۀ قسم بالاتر باشد، حکایت از اهمیت بالای آن موضوع دارد که در ادامه به مواردی از آنها به اختصار یادآور می‌شویم.

<sup>17</sup> به صفحه ۲۰ همین مقاله مراجعه شود.

**قسم به نام پاکش؛** این که خداوند به نام پاک خودش سوگند یاد کرده، خود بر چند دسته است!

**سوگند برای ارسال رسل:** «تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» | به خدا سوگند، به سوی امت های پیش از تو پیامبرانی فرستادیم اما شیطان اعمالشان را در نظرشان آراست و امروز او ولی و سرپرستشان است و مجازات دردناکی برای آنهاست!<sup>18</sup>

### عبدالکریم سروش و نظریه قرآن رویاهای محمد

برخی مانند **عبدالکریم سروش** برای توجیه پارادوکس‌های قرآنی، نظریه «قرآن رویاهای محمد» را به میان کشیده‌اند؛ طبق این نظریه، کسی قرآن را به محمد آموزش نداده است، بلکه او به نقطه‌ی خدایی رسیده بود تا جایی که آنچه را که در ذهنش خطور می‌کرده، چیزی نبوده جز سخنان خدا و وجود محمد و خدا در هم تنبیده بود؛ ایشان معتقدند که قرآن نه یک کتاب که حاصل این رویاهای گاهی به نظر متضاد محمد است. بر طبق این دیدگاه، نمی‌توان تمایزی میان قرآن و احادیث قائل شد و از این جهت کل قرآن متعارفی که در میان ماست فرو می‌پاشد؛ این نظریه شاید بتواند برخی از پارادوکس‌های قرآنی را حل نماید، اما در نگاه برون‌نگر به

<sup>18</sup> سوره نحل آیه ۶۳.

این کتاب، نه تنها پارادوکسی حل نشده؛ بلکه مشکلی بر مشکلات قرآن افزوده شده است! اگر قبول کنیم که قرآن حاصل رویاهای محمد است، پس نمی‌توان میان خدا و محمد تفاوتی را متصور شد. البته به نظر می‌رسد که نظریه جناب سروش، چیزی جدیدی نیست و حالت خاصی از دیدگاه **ابن عربی** در مورد وحدت وجود است؛ ابن عربی معتقد بود که هستی و خدا حقیقت واحدی هستند و تمام مظاهر مادی دنیا، تجلی وجود الله می‌باشند. عبدالکریم سروش این تجلی را از حالت عام خارج و در شخص محمد محصور کرده به گونه‌ای که محمد همان خدای زمینی است؛ بنابراین تمام رفتار محمد خدایی است. اگر این نظریه را از نگاه برون‌نگر بپذیریم، این بدان معناست او انسان بیماری بوده که رویاهایش را باور کرده بود، پافشاری او بر این رویاها و عدم شناخت مردم از این نوع بیماری دو عاملی بودند که سبب گردید تا مردم به تدریج باور کنند که وی با خدا در ارتباط است؛ بنابراین فرضیه ابتلاء محمد به بیماری خاص روانی مطرح می‌گردد و این بیماری می‌تواند شیذوفرنی باشد، این فرضیه یعنی ابتلاء محمد به بیماری اسکیزوفرنی، می‌تواند تمامی رفتارهای محمد را توجیه نماید زیرا آرزوهای شخص هم می‌تواند به صورت توهم عینی نمود پیدا کند اگر او مردم اطرافش را به این باور برساند و توهماتش حقیقتی است محض.

مثلا اینکه اگر محمد جایی مرتکب اشتباه اساسی می‌شد، بیان می‌کرد که این سخنان، نه وحی الله، که القائنات شیطان بوده‌اند تنها با این فرضیه قابل توجیه است؛ ولی طبق نظریه «قرآن رویاهای محمد» مگر کسی که وجودش با خدا تنیده باشد، امکان دارد شیطان در او رخنه‌ای داشته باشد؟

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. (حج/۵۲)

هیچ رسول و نبی نیست که آرزویی داشته باشد (بعضی‌ها معنای تلاوت را می‌کنند) و شیطان در آرزوی (تلاوت) او القایی نداشته باشد پس الله آنچه را که شیطان القا کرده نسخ می‌کند، سپس آیاتش را محکم می‌سازد.

آیا تمامی قرآن را می‌شود حاصل رویاهای محمد نامید؟ اگر از کسانی مانند عبدالکریم سروش چنین پرسشی پرسیده شود، خواهند گفت «آری!» اما از یک منتقد برون‌نگری که قرآن را بررسی نموده، بپرسید، پاسخ «منفی» است؛ زیرا برخی از آیات قرآن، نه تنها رویا نیستند؛ بلکه حاصل شنیده‌های او از اسطوره‌هاست. مانند اقتباس قرآن از تورات؛ زیرا کسی که وجودش در خدا به قول سروش درهم تنیده و خدایی شده باشد، نیازی به پیش زمینه برای کسب آگاهی جهت نزول وحی ندارد.

احتمالا نظریه‌پردازان اسلامی خواهند گفت «قرآن امتداد تورات است و تورات اسطوره نیست، بلکه -با پافشاری بر فرضی غلط- این کتاب هم سخنان خدا و قرآن مکمل تورات می‌باشد».

اگر قرآن امتداد تورات باشد، پس چرا محمد گفته است که تورات تحریف شده است؟ از دید کسی که از برون به این کتاب نگاه می‌کند، این نوع توجیه، نشان از ضعف اقتباس کننده دارد؛ همچنین، چرا خداوند تورات را کامل بیان نکرد تا مجبور نگردد که برای تکمیل آن، ایده‌هایش را به صورت رویا به محمد بنمایاند؟

برخی از این اقتباسات، نه تنها در هیچ یک از آنچه که کتب آسمانی نامیده شده، بیان نگردیده‌اند؛ بلکه افسانه‌هایی هستند که در زمان هیچ یک از کسانی که محمد مدعی بود آنان پیامبرند، رخ نداده است؛ زیرا از دید اسلام، آخرین پیامبر پیش از محمد، عیسی است، اگر حادثه‌ای مابین عیسی و محمد رخ داده باشد، در این چارچوب می‌گنجد؛ یکی از این افسانه‌ها که مسیحیان آن را ساخته‌اند، افسانه هفت خفتگان افسس است. محمد با شنیدن این افسانه، آن را جالب دید و مانند همیشه آن‌گونه که خواست، آن را بیان کرد و اگر با اصل در تضاد بود، بیان می‌کرد «روایت من به دلیل اینکه مستقیماً از الله دریافت نموده‌ام، حقیقت است».

این درحالی است که اصل این داستان، افسانه‌ای بیش نیست!

چگونه است که از محمد در مورد افسانه‌ای پرسیده می‌شود و او فرصت می‌خواهد، پس از مدتی تحقیق، او رویای این داستان را می‌بیند؟

بنابراین به‌رغم اینکه بسیاری از آیات قرآن، حاصل رویاهای محمد است: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا» (فتح/۲۷)

ترجمه: «خدا رؤیای پیامبرش را به صدق پیوست که گفته بود: اگر خدا بخواهد، ایمن، گروهی سرتراشیده و گروهی موی کوتاه کرده، بی هیچ بیمی به مسجدالحرام داخل می‌شوید. او چیزها می‌دانست که شما نمی‌دانستید. و جز آن در همین نزدیکی فتحی نصیب شما کرده بود».

و یا داستان ادعای رفتن در شب با چهارپایی به نام براق به آسمان و نزد الله: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (اسراء/۱)

ترجمه: منزه است آن‌که بنده‌اش را شب هنگام از مسجد الحرام به سوی مسجدالاقصی که بر گردش برکت داده‌ایم برد، تا از نشانه‌های خود به او نشان‌دهیم که او همان شنوای بیناست.

اما قطعا تمام قرآن، اینگونه نیست و برخی از آیات این کتاب، حاصل تعقل اوست، برای مثال: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ» (بقره/۱۴۴)

ترجمه: «ما گردانیدن چهره‌ات را به اطراف آسمان می‌بینیم، تو را به سوی قبله‌ای که خشنودت می‌کند بر می‌گردانیم؛ پس چهره‌ات را به سوی مسجدالحرام کن و هر جا که باشید به این سمت رو کنید؛ اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) می‌دانند که این (تغییر قبله) به حق و از جانب پروردگارشان بوده است و الله از آنچه می‌کنید غافل نیست.»

و در برخی دیگر از آیات قرآن، نشانه‌ای آشکار از خشم او نسبت به شرایط پیش آمده را نشان می‌دهد، برای مثال در **سوره المسد**: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ | بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد». و در ادامه به زنش که هیزم‌کش بود، مسخره می‌کند، تمسخری ناشی از خشم: «وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ | و زنش آن هیزم‌کش»، «فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ | بر گردنش طنابی از لیف خرماست».

آیات بالا نه در عالم رویا، که پاسخی است به شرایطی که او با چشم حقیقی مشاهده می‌کرد.



محمد آن‌گونه که دوست داشت با خدایش الله بازی کرد، او درحالی‌که در نماز بود، قبله را تغییر داد، آیا او هنگام نماز هم رویا می‌دیده است؟ در زمان محمد هم از قرآن ایراد می‌گرفتند، او برای اینکه بتواند تناقضات گفته‌هایی که معتقد بود وحی خداوندی و دارای اعجاز هستند را توجیه نماید، بیان نمود که معجزه بودن قرآن هم دارای دو بخش هستند، برخی از آیات محکمت‌اند و برخی دیگر متشابهات، او در ادامه می‌گوید: تنها افرادی بیمار که نمی‌خواهند به قرآن ایمان بیاورند به متشابهات متوسل می‌شوند:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ  
مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ  
الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ  
يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. (آل عمران/۷)

ترجمه: اوست کسی که این کتاب را بر تو فرو فرستاد؛ بخشی از آن، آیات محکم هستند، آنها مادر این کتابند و برخی دیگر متشابهات‌اند؛ اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است، برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن، از متشابه آن پیروی می‌کنند، با آنکه تأویلش را غیر از الله کسی نمی‌داند و علماء پیشرو در علم می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.

اگر تأویل آیات محکمت قرآن را کسی نمی‌داند و با زبان رمز و راز بیان شده، کاربردش برای بشر چیست؟ البته از آیه بالا، هم شیادی محمد را می‌توان استخراج کرد و هم توهمی که در حالتی خاص به او دست می‌داد. برخی از مسلمین، سادگی بیش از حد محمد که در قالب اشتباهات او به صورت توهم نمایان شده است را در راستای گسترده کردن مفهوم وحی استفاده می‌کنند مانند:

**وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ. (نحل/۶۸)**

ترجمه: و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که از کوه‌ها و از برخی درختان و از آنچه که مردم برپا می‌کنند خانه‌هایی برای خود درست کن.

و در ادامه آیه محمد گمان داشت که عسل از معده زنبور عسل خارج می‌شود. او از عسل بسیار خوشش می‌آمد و گمان داشت که ساخت آن را حتما خداوند به زنبور یاد داده؛ بنابراین چنین سخنانی را بیان می‌کند؛ این سخنان آشکارا در تناقض با مفهوم وحی است. آیا تمام کارهای عجیبی که جانوران انجام می‌دهند، وحی الله است؟

پس برای توجیه پارادوکس‌های قرآنی، هیچ راهی نداریم جز اینکه بپذیریم «محمد انسانی خودشیفته بود که گمان داشت آنچه که در مغز او می‌گذرد، تماما وحی خداوندی است».

پایان...

کاری از مجموعه نقدی بر اسلام